

## Comparative Study of Cancellation Garnishment and Temporary Orders

Mahdi Hasanzadeh<sup>\*1</sup>

1. Associate professor of Private Law, Law Faculty, University of Qom, Qom, Iran.

### Abstract

The C.P.C in Articles 112, 118, 318, and 322 introduces the failure to file a lawsuit within the legal time limit and elimination of garnishment and temporary order to cancel garnishment and temporary order, and in Article 318, the issuance of a final verdict against plaintiff and the return of petition and lawsuit have been determined as the cause for the elimination of garnishment; however, there is no specific order in this regard in temporary order. Also, the garnishment may be annulled due to the objection of the litigant. In contrast, the abolition of the interim injunction by the provision of security is provided for in Article 321 of the C.P.C. The question is whether the garnishment and the temporary order, with cases such as resignation of applicant, issuance of any of final court orders and issuance of an incompetence court order, will also be eliminated? The analysis of the subject matter shows that the garnishment and the temporary order are canceled with resignation of applicant, issuance of any of final court orders and issuance of an incompetence court order. Accordingly, most of the cancellation cases are common in these two institutions.

**Keywords:** Garnishment, Temporary Order, Elimination of Garnishment, Removal of Effect from Temporary Order.



#### Article Type:

Original Research

Pages: 231-257

Received: 2021 March 16

Revised: 2021 August 18

Accepted: 2021 November 29



 This is an open access article under the CC BY licens.

\*. Corresponding Author: [m.hasanzadeh@Qom.ac.ir](mailto:m.hasanzadeh@Qom.ac.ir)

## بررسی مقایسه ای موارد لغو تأمین خواسته و دستور موقت

مهدی حسن زاده\*

۱. دانشیار حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

### چکیده

قانون آیین دادرسی مدنی در مواد ۱۱۲، ۱۱۸، ۳۱۸، و ۳۲۲، عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی و مرتفع شدن موجب تأمین خواسته و دستور موقت را موجب لغو تأمین خواسته و دستور موقت، معرفی کرده است و در ماده ۳۱۸، صدور حکم قطعی علیه خواهان و استرداد دادخواست و دعوا را سبب مرتفع شدن تأمین خواسته مقرر کرده است؛ ولی در این خصوص تصریحی در دستور موقت ندارد. همچنین، تأمین خواسته، در اثر اعتراض طرف دعوا ممکن است فسخ شود (ماده ۱۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی). در مقابل، لغو دستور موقت با سپردن تأمین، در ماده ۳۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی، مقرر شده است. این سؤال مطرح است که آیا تأمین خواسته و دستور موقت، با مواردی از قبیل انصراف متقاضی، صدور هر یک از قرارهای قاطع دعوا و صدور قرار عدم صلاحیت دادگاه نیز رفع اثر می شوند؟ تحلیل موضوع مورد بحث نشان می دهد، تأمین خواسته و دستور موقت با انصراف متقاضی، صدور هر یک از قرارهای قاطع دعوا و صدور قرار عدم صلاحیت دادگاه هم لغو می شوند. بر این اساس، بیشتر موارد رفع اثر در این دو نهاد، مشترک هستند.

**واژگان کلیدی:** تأمین خواسته، دستور موقت، لغو تأمین، رفع اثر از دستور.



نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۲۳۱-۲۵۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۸



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

## درآمد

از مباحث مهم دو نهاد تأمین خواسته و دستور موقت، موارد لغو و رفع اثر از آن ها است. در مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی و در مواد ۱۱۸ و ۳۲۲ ق.آ.د.م. مرتفع شدن موجب تأمین یا دستور، به عنوان موارد لغو تأمین خواسته و دستور موقت، بیان شده اند. در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. نیز صدور حکم قطعی علیه خواهان و همچنین استرداد دادخواست و دعوا، سبب مرتفع شدن تأمین، مقرر شده است.

در این مقاله به دنبال بررسی این سؤال هستیم که وضعیت موارد لغو تأمین خواسته و دستور موقت در قانون آیین دادرسی مدنی، چگونه است و موارد مشترک و متفاوت آن کدام است؟

مواد ق.آ.د.م. در بیان موارد لغو تأمین خواسته و دستور موقت، کامل و هماهنگ نیست. قانون در خصوص مواردی از قبیل انصراف متقاضی و صدور قرار عدم صلاحیت دادگاه، سکوت کرده است و لازم است بررسی شود آیا در این موارد نیز تأمین خواسته و دستور موقت، لغو می شوند یا نه؟ صدور حکم قطعی علیه خواهان و استرداد دادخواست و دعوا در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. به عنوان عامل مرتفع شدن تأمین، معرفی شده است. اما در دستور موقت، صراحتی در این خصوص، وجود ندارد. علاوه بر این که وضعیت تأمین و دستور در صورت صدور قرارهای قاطع دعوا در غیر از مورد استرداد دادخواست و دعوا، محل بررسی و تأمل است. رفع اثر از دستور موقت با سپردن تأمین توسط طرف دعوا در ماده ۳۲۱ ق.آ.د.م. مقرر شده، ولی حکمی در این خصوص در تأمین خواسته، مقرر نشده است. در مقابل، تأمین خواسته ممکن است در اثر اعتراض خواننده، فسخ شود، اما در دستور موقت، حق اعتراض به طرف دعوا، داده نشده است. مواردی از این قبیل، موضوعاتی هستند که در خصوص بحث موارد رفع اثر از تأمین خواسته و دستور موقت، نیاز به بررسی و مطالعه دارند.

با توجه به این که بیشتر موارد لغو و رفع اثر، مشترک است بین تأمین خواسته و دستور موقت، در قسمت نخست مقاله به این موارد پرداخته می شود و در قسمت بعد، مواردی که اختصاص به یکی از این دو نهاد دارد، بیان می شود.

## ۱. موارد مشترک

### ۱-۱. صدور رأی علیه خواهان

ممکن است دادرسی با صدور رأی علیه خواهان، خاتمه یابد. رأیی که علیه خواهان، صادر می‌شود، ممکن است حکم یا قرار باشد. در حالت نخست، در رسیدگی دادگاه به ماهیت دعوا، یا بی‌حقی خواهان، ثابت می‌شود یا حقی برای خواهان، اثبات نمی‌شود. اما در حالت دیگر، دادگاه به دلایل قانونی، بدون اتخاذ تصمیم قاطع در ماهیت دعوا، با صدور یکی از قرارهای قاطع دعوا، پرونده را می‌بندد. در هر دو حالت، رأی دادگاه به ضرر خواهان است و خواهان می‌تواند نسبت به آن، به طرق شکایت از آراء، شکایت کند. حال مسأله محل بررسی، تکلیف تأمین خواسته یا دستور موقت صادر شده، در صورت صدور رأی (حکم یا قرار) به ضرر خواهان است.

#### ۱-۱-۱. حکم محکومیت خواهان

قانونگذار ق.آ.د.م. در ماده ۱۱۸، رفع خود به خود تأمین خواسته را در صورت «صدور حکم قطعی علیه خواهان» و در ماده ۱۲۰، حق مطالبه خسارت خوانده در صورت «رأی قطعی به بطلان دعوا یا عدم اثبات حق برای خواهان» را مقرر و اعلام کرده است. از جمع مواد ۱۱۸ و ۱۲۰ ق.آ.د.م. مشخص می‌شود که منظور از «حکم قطعی علیه خواهان» در ماده ۱۱۸، همان موارد ذکر شده در ماده ۱۲۰ ق.آ.د.م. یعنی «حکم به بطلان دعوا» و «حکم به عدم ثبوت حق برای خواهان» است. بنابراین صدور حکم علیه خواهان در هر دو حالت، سبب مرتفع شدن تأمین خواسته می‌شود. به صراحت ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. با صدور حکم قطعی علیه خواهان، تأمین، مرتفع می‌شود و ماده ۱۲۰ ق.آ.د.م. نیز با صدور رأی قطعی علیه خواهان، خواهان را مسئول جبران خسارتی که از قرار تأمین به خوانده وارد شده، قرار داده است. بنابراین به موجب این مواد، حکم بدوی محکومیت خواهان، نه موجب مرتفع شدن تأمین و نه مسئولیت خواهان در مقابل خوانده، نمی‌شود. حکم این مواد، برخلاف مواد ۲۳۷ و ۲۳۹ ق.آ.د.م. سابق (مصوب ۱۳۱۸)، هماهنگ و مشخص است؛ زیرا قطعی بودن رأی و حکم، هم در ماده ۱۱۸ و هم ۱۲۰ قید شده است، برخلاف مواد ۲۳۷ و ۲۳۹ قانون سابق که در ماده ۲۳۷ در خصوص مرتفع شدن تأمین، بطور مطلق حکم به بطلان دعوای مدعی را گفته

بود، ولی در ماده ۲۳۹ در مورد مسئولیت خواهان، واژه «حکم» را با قید «نهایی» همراه کرده بود. حقوقدانان، با توجه به اطلاق ماده ۲۳۷، حکم بدوی محکومیت خواهان برای مرتفع شدن تأمین خواسته را کافی شناخته بودند (متین دفتری، ۱۳۸۱، ص ۳۱۳؛ شیخ نیا، ۱۳۷۳، ص ۱۰۰)، اما در مقابل، اعلام شده بود که دادگاهها با صدور حکم بدوی بر محکومیت خواهان، از تأمین خواسته، رفع اثر نمی کردند و منتظر صدور حکم قطعی می ماندند (مدنی، ۱۳۷۵، ص ۶۲۲). این بحث ها، امروزه با صراحت ماده ۱۱۸ و قید «حکم قطعی» در آن، منتفی است. با وجود این، در برخی اظهارنظرهای قضات محاکم، اعلام شده، دادگاه می تواند در صورت صدور رأی بدوی به ضرر خواهان، از تأمین خواسته، رفع اثر کند (مرکز مطبوعات قوه قضاییه، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۴۲).

قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص رفع دستور موقت در صورت صدور حکم علیه خواهان، حکم صریحی بیان نکرده است. با وجود این، در ماده ۳۲۳ «رد ادعای خواهان» را موجب مسئولیت خواهان نسبت به خساراتی که طرف مقابل در اجرای دستور موقت متحمل شده است، قرار داده و در ماده ۳۲۴ مقرر کرده، در صورتی که طرف مقابل، ظرف یک ماه از ابلاغ رأی نهایی محکومیت خواهان، برای مطالبه خسارت، اقدامه دعا نکند، از تأمین اخذ شده از خواهان، رفع اثر می شود.

با وجود سکوت قانون، رفع اثر از دستور موقت در صورت صدور حکم قطعی علیه خواهان، امری بدیهی شناخته شده و اعلام شده، عدم تذکر قانونگذار به دلیل بدهت امر بوده؛ زیرا در چنین حالتی، دلیلی برای ادامه دستور موقت وجود ندارد (واحدی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲). همچنین، حقوقدانان، حکم قطعی علیه خواهان را موجب رفع دستور موقت، شناخته اند و حکم بدوی علیه خواهان را سبب رفع دستور موقت ندانسته اند (مهاجری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۵۷؛ کریمی و پرتو، ۱۳۹۵، ص ۶۸؛ قهرمانی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۴؛ حیاتی، ۱۳۹۰ الف، ص ۸۳؛ خالقیان، ۱۳۷۳، ص ۲۰۹). این دیدگاه، منطقی و قابل تأیید است و سکوت قانون در این زمینه، قابل انتقاد است و لازم بود مانند ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. که صدور حکم قطعی علیه خواهان را موجب مرتفع شدن تأمین خواسته، مقرر کرده، در دستور موقت هم وضعیت این مطلب را مشخص می کرد. راه حل منطقی نیز همین است که قانونگذار در دستور موقت نیز، مانند ماده ۱۱۸ (در تأمین خواسته)، حکم قطعی علیه خواهان را به عنوان موجب مرتفع شدن دستور

موقت، بیان می‌کرد؛ زیرا در این خصوص، تفاوتی بین تأمین خواسته و دستور موقت، نمی‌توان قائل شد و وضعیت یکسان این دو نهاد، مقرر کردن احکام و راه حل‌های یکسان را می‌طلبد.

لغو دستور موقت با صدور حکم بدوی علیه خواهان، منطقی نیست؛ زیرا مرحله تجدیدنظر، مرحله دوم دادرسی است که مانند مرحله بدوی، بطور کامل، انجام می‌شود و نقض حکم بدوی در مرحله تجدیدنظر، بعید نیست؛ به همین خاطر، قاعده این است که حکم غیر قطعی، اجرا نمی‌شود و اجرای حکم مستلزم قطعیت است.

نکته قابل تأمل این است که در ماده ۳۲۴ عبارت «رأی نهایی» به کار رفته است و اگر معنای خاص آن منظور باشد، می‌تواند قرینه‌ای باشد بر این که دستور موقت تا صدور رأی نهایی علیه خواهان، باقی می‌ماند. استاد حقوق دادرسی مدنی، ضمن اعلام این که - اگرچه در قانون به صراحت پیش‌بینی نشده - شکست خواهان در دعوا، موجب لغو قرار دستور می‌شود، با استناد به ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م. نظر داده که رأیی موجب لغو دستور می‌شود که نهایی باشد (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۱۰). اما این مطلب، قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً ملازمه مستقیمی بین لغو دستور موقت و مسئولیت ناشی از آن، به نحوی که هر رأیی که موجب لغو می‌شود، موجب مسئولیت شود و بالعکس، وجود ندارد، بلکه این امکان وجود دارد که قانونگذار با رأی قطعی یا حتی بدوی، لغو دستور موقت را لازم بداند، اما مسئولیت خواهان نسبت به خساراتی که از دستور موقت به طرف مقابل وارد شده را منوط به نهایی شدن رأی نماید. بنابراین، از حکم ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م. که در خصوص مسئولیت است، نمی‌توان برداشت کرد که پس، در لغو دستور موقت هم، الزاماً نهایی بودن رأی لازم است. ثانیاً باقی ماندن دستور موقت، پس از صدور حکم قطعی علیه خواهان، منطقی نیست و این مطلب، قابل توجیه نیست که در شرایطی که خواهان با حکم قطعی محکوم شده و دعوی او رد شده است، دستور موقت، همچنان باقی بماند. ثالثاً اگر «رأی نهایی» در ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م. در معنای خاص آن، منظور باشد، حکم این ماده، غیر منطقی و قابل انتقاد است، به همین خاطر حقوقدانان، «رأی نهایی» در این ماده را به معنای «رأی قطعی» دانسته‌اند (مهجری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۵۹؛ حیاتی، ۱۳۹۰، ب، ص ۵۵۲؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص ۷۳۱).

اداره حقوقی قوه قضاییه با این استدلال که اقامه دعوا، مهم‌ترین جهت برای

بقای دستور موقت است، رد دعوی خواهان را سبب از بین رفتن جهت دستور موقت، شناخته و با استناد به ماده ۳۲۲ ق.آ.د.م. نظر به رفع اثر از دستور موقت، در صورت رد دعوی خواهان، داده است (نظریه شماره ۷/۳۴۳۱ - ۸۳/۵/۱۴ ر.ک. قهرمانی، ۱۳۹۳، صص ۱۴۲ و ۱۴۳). در نشست قضایی با همین استدلال، نظر به لزوم رفع اثر از دستور موقت، با صدور حکم بدوی علیه خواهان، داده شده است (مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۳۷). این استدلال، قابل خدشه است؛ زیرا اگرچه دستور موقت، فرع و تابع دعوا است و بدون آن نمی تواند، باقی بماند، اما منظور از جهتی که موجب دستور موقت می شود در ماده ۳۲۲ ق.آ.د.م، عوامل و موضوعاتی است که فوریت دستور موقت را بر دادگاه، محرز کرده است و دعوی خواهان، مشمول این عنوان نیست. در تأیید این مطلب می توان به ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. در تأمین خواسته استناد کرد که صدور حکم علیه خواهان را به عنوان عاملی جدای از مرتفع شدن موجب تأمین، برای رفع تأمین خواسته، ذکر کرده است. علاوه بر این که دستور موقت، تابع اصل دعوا است و دعوا و دادرسی با صدور حکم بدوی علیه خواهان، منتفی نمی شود، بلکه با تجدیدنظر خواهی او، ادامه می یابد.

### ۱-۲-۱. صدور قرار علیه خواهان

ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. در کنار صدور حکم قطعی علیه خواهان، استرداد دعوا یا دادخواست را نیز موجب مرتفع شدن تأمین، معرفی کرده است. به موجب ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. در اثر استرداد دادخواست، قرار ابطال دادخواست و به دنبال استرداد دعوا، حسب مورد، قرار رد دعوا یا قرار سقوط دعوا صادر می شود. این قرارها از جمله قرارهای قاطع دعوا هستند که از آن ها به «قرارهای نهایی» نیز یاد می شود. مصادیق دیگر قرارهای قاطع دعوا، قرار رد دادخواست و قرار عدم استماع دعوا است. این قرارها در موارد متعدد و مختلفی در دادرسی، صادر می شوند. قانون آیین دادرسی مدنی به موجب ماده ۱۱۸ قرارهای ابطال دادخواست، قرار رد دعوا و قرار سقوط دعوا که در اثر استرداد دادخواست یا دعوا صادر می شوند را به عنوان عامل مرتفع شدن تأمین، بیان کرده است. سؤال مهم این است که این قرارها، وقتی که در موارد دیگر غیر از استرداد دادخواست یا دعوا صادر می شوند یا قرارهای قاطع دیگر، موجب مرتفع شدن تأمین

می‌شوند یا خیر؟ قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص، سکوت کرده و بیان ماده ۱۱۸ از این نظر، ناقص است.

یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی، صدور هر یک از قرارهای قاطع دعوا (قرار رد دادخواست، ابطال دادخواست، رد دعوا، عدم استماع دعوا و سقوط دعوا) را موجب مرتفع شدن تأمین، دانسته و اعلام کرده است، صدور قرارهای ابطال دادخواست، رد دعوا و سقوط دعوا در اثر استرداد دادخواست یا دعوا، خصوصیتی ندارد که مرتفع شدن تأمین، منحصر به این قرارها در این موارد شود (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۶۵). حقوقدان دیگری ضمن اعلام این که ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. موارد مرتفع شدن تأمین را احصا نکرده، این موارد را موجب رفع تأمین دانسته است: قرار عدم استماع دعوا، قرار رد دعوا به علت موارد ماده ۸۴ ق.آ.د.م، قرار ابطال دادخواست به خاطر عدم تهیه وسایل اجرای قرار معاینه محلی، قرار رد دادخواست به شرح مواد ۵۴ و ۵۵ ق.آ.د.م. و قرار رد دادخواست (مقرر در ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م.) (مهجری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۳). نویسنده ای دیگر، هر تصمیمی را که منتهی به پایان یافتن دعوی اصلی شود، مشمول عنوان «موجب تأمین» شناخته که با مرتفع شدن آن، تأمین، مرتفع می‌شود (زراعت، ۱۳۸۹، ص ۳۳۲).

دیدگاه مرتفع شدن تأمین با صدور هر یک از قرارهای قاطع دعوا، قابل تأیید است؛ زیرا تأمین خواسته تابع اصل دعوا است و اگر اصل دعوا، منتفی شود، تأمین نیز مرتفع می‌شود (یوسف زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۹۳) و دلیلی وجود ندارد که با انتفای اصل دعوا، تأمین خواسته، همچنان باقی بماند. بنابراین، قانون آیین دادرسی مدنی که در ماده ۱۱۸ صرفاً قرارهای ابطال دادخواست، رد دعوا و سقوط دعوا که در اثر استرداد دادخواست یا دعوا صادر می‌شود را موجب مرتفع شدن تأمین، معرفی کرده و در خصوص سایر قرارهای قاطع دعوا، سکوت کرده است، ناقص و قابل انتقاد است و لازم بود در بیانی کامل، همه قرارهای قاطع دعوا را موجب مرتفع شدن تأمین، اعلام می‌کرد. در وضعیت کنونی نیز چاره ای نیست جز این که با استناد به وحدت ملاک ماده ۱۱۸، حکم این ماده را به همه قرارهای قاطع دعوا، سرایت دهیم.

نکته قابل تأمل در خصوص مرتفع شدن تأمین خواسته با صدور قرارهای قاطع دعوا این است که آیا این قرارها نیز مانند حکم علیه خواهان، لازم است قطعی باشند یا شرط قطعی بودن در قرارها، لازم نیست و با صدور قرار قاطع بدوی و غیر قطعی، تأمین



مرتفع می شود؟ ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. در این مورد هم تصریحی ندارد و ناقص است. گفته شده، از ظاهر این ماده، چنین استنباط می شود که مرتفع شدن تأمین با قرار نیاز به قطعیت ندارد، اما چنین استنباطی صحیح نیست و برای مرتفع شدن تأمین، لازم است قرار نیز قطعی باشد (زراعت، ۱۳۸۹، ص ۳۳۲). به نظر می رسد عبارت ماده ۱۱۸ که در خصوص حکم علیه خواهان، به قید «قطعی» بودن، تصریح کرده، ولی در خصوص قرار صادر شده در اثر استرداد دادخواست یا دعوا، تصریح به چنین قیدی نکرده و بطور مطلق، استرداد دادخواست یا دعوا را موجب مرتفع شدن تأمین خواسته، اعلام کرده، فرصت این استدلال را فراهم می کند که گفته شود، قانونگذار، نظر به قطعی بودن قرار نداشته و چنین شرطی را در قرار، مقرر نکرده است؛ اما چنین استدلالی، قابل قبول نیست؛ زیرا وقتی حکم غیر قطعی علیه خواهان، که حاوی تعیین تکلیف دعوا و حل آن در ماهیت است، سبب مرتفع شدن تأمین نمی شود و نیاز به قطعیت دارد، به طریق اولی، قرا قاطع دعوا، که صرفاً پرونده را می بندد، بدون این که در ماهیت دعوا تصمیمی اتخاذ شده و راه حلی ارائه شده باشد، نمی تواند تا قطعی نشده، موجب مرتفع شدن تأمین خواسته شود و از این نظر، نه فقط وضعیت قرار نمی تواند متفاوت از حکم باشد، بلکه ضرورت قطعی شدن، در قرار، نسبت به حکم، بیشتر است. بنابراین، این که ضمن تأیید لزوم قطعی بودن حکم علیه خواهان، نظر داده شود به عدم لزوم قطعیت قرار علیه او (مهاجری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۴) قابل قبول نیست و این ایراد جدی نیز بر ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. وارد است که چرا با وجود تصریح به قید «قطعی» در مورد حکم علیه خواهان، به این قید در خصوص قرار، تصریح نکرده است و این مطلب، نقص و نارسایی جدی تر این ماده را نمایان می کند.

در دستور موقت، همانطور که در خصوص لغو دستور با صدور حکم علیه خواهان، حکم صریحی در قانون، بیان نشده، در مورد لغو دستور با صدور قرار قاطع نیز حکمی یافت نمی شود. وضعیت در دستور موقت، از تأمین خواسته، نامناسب تر است؛ زیرا در تأمین خواسته، در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م، استرداد دادخواست و دعوا موجب مرتفع شدن تأمین خواسته، معرفی شده است، اما در دستور موقت، حتی این مورد هم بیان نشده است. با وجود سکوت قانون، یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی، شکست ذینفع در دعوا با هر یک از قرارهای قاطع دعوا را موجب لغو دستور موقت، شناخته است

(شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۱۰). یکی از حقوقدانان نیز زوال دعوی اصلی در اثر استرداد دادخواست یا دعوا و صدور قرار ابطال دادخواست یا رد یا سقوط دعوا در اثر استرداد را در کنار محکومیت ذینفع دستور موقت در دعوا، از موارد خاتمه یافتن دستور موقت شمرده است (حیاتی، ۱۳۹۰ الف، صص ۸۳ و ۸۴). دیدگاه لغو دستور موقت با صدور هر قرار قاطع دعوا، قابل تأیید است؛ زیرا دستور موقت هم مانند تأمین خواسته، فرع بر دعوا و تابع آن است و همانطور که اگر از قبل، اقامه دعوا نشده باشد، لازم است در مهلت قانونی، اقامه دعوا شود (ماده ۱۱۲ در تأمین خواسته و ۳۱۸ در دستور موقت)، این دو نهاد، تا زمانی باقی می‌مانند که دعوا در جریان باشد و در صورت منتفی شدن دعوا، دلیلی برای باقی بودن آن‌ها وجود ندارد. بنابراین، با زایل شدن دعوا با صدور قرار قاطع دعوا، دستور موقت نمی‌تواند باقی بماند و از این نظر، فرقی با حکم علیه خواهان ندارد و بین انواع قرارهای قاطع دعوا نیز تفاوتی وجود ندارد. سکوت و سهل انگاری قانونگذار در این زمینه، به شدت مورد انتقاد است و لازم بود لغو دستور موقت با صدور حکم علیه خواهان و همچنین با صدور هر یک از قرارهای قاطع در قانون، تصریح می‌شد.

قراری که موجب لغو دستور موقت می‌شود، به همان استدلالی که در خصوص لغو دستور با صدور حکم علیه خواهان گفته شد، لازم است قطعی باشد و چنین اثری را نمی‌توان بر قرار غیر قطعی بار کرد. از طرف دیگر، قطعیت قرار، کافی است و لازم نیست چنین قراری، نهایی شود و از حکم ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م. نیز نمی‌توان لزوم نهایی شدن چنین قراری را استنباط کرد. بنابراین، دیدگاه لزوم نهایی بودن قرار قاطع دعوا، برای لغو دستور، (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۱۰) قابل قبول نیست و قابل انتقاد است.

صدور قرار علیه خواهان، با همان شرحی که در خصوص صدور حکم علیه خواهان گفته شد، موجب لغو تأمین خواسته یا دستور می‌شود و نیاز به تصمیم و اعلام دادگاه ندارد. با وجود این، اعلام دادگاه را نمی‌توان ممنوع دانست و دادگاه می‌تواند از باب ارشاد، لغو تأمین یا دستور را اعلام کند.

این نکته و سؤال در خصوص لغو تأمین و دستور با صدور قرار قاطع دعوا، قابل بررسی است که اگر خواهان بلافاصله پس از صدور قرار قاطع دعوا -غیر از قرار سقوط دعوا- مجدداً اقامه دعوا کند، آیا این اقامه مجدد دعوا، می‌تواند سبب ادامه

تأمین یا دستور شود؟ به نظر می‌رسد نمی‌توان به این سوال، پاسخ مثبت داد؛ زیرا اولاً لغو تأمین و دستور در این مورد، به صورت خود به خود و بدون تصمیم دادگاه و با صدور قرار، انجام می‌شود و بازگشت تأمین یا دستوری که لغو شده، نیاز به دلیل و تصریح قانون دارد. ثانیاً چنین مطلبی می‌تواند مورد سوء استفاده خواهان واقع شود؛ به این صورت که خواهانی که حقی در دعوا ندارد و خود او نیز می‌داند که حقی ندارد، با اقامه دعوی واهی، اموال خوانده را توقیف نماید و هر بار با استرداد دادخواست یا دعوا، از صدور حکم محکومیت خود، جلوگیری کند و با اقامه مجدد دعوا، همچنان، مال طرف دعوا را در توقیف، نگه دارد.

## ۲-۱. عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی

به موجب ماده ۱۱۲ ق.آ.د.م. اگر متقاضی تأمین خواسته پیش از اقامه دعوا، درخواست تأمین کرده باشد، لازم است ظرف ده روز از تاریخ صدور قرار تأمین خواسته، دادخواست خود را تقدیم کند، در غیر این صورت، دادگاه به درخواست خوانده، قرار تأمین را لغو می‌کند. بر اساس ماده ۳۱۸ ق.آ.د.م. نیز اگر درخواست کننده دستور موقت، از قبل، اقامه دعوا نکرده باشد، باید ظرف بیست روز از تاریخ صدور دستور، دادخواست تقدیم کند، در غیر این صورت، دادگاه صادرکننده دستور موقت، به درخواست طرف، از دستور موقت، رفع اثر می‌کند.

## ۱-۲-۱. مهلت اقامه دعوا و شروع آن

نکته قابل تأمل این است که قانونگذار در مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. شروع مهلت های اقامه دعوا را از صدور قرار تأمین و صدور دستور موقت، مقرر کرده است. این مطلب، مورد انتقاد واقع شده، چون ممکن است متقاضی از صدور قرار تأمین و دستور موقت، مطلع نشود و اعلام شده بهتر بود قانونگذار شروع مهلت را از تاریخ ابلاغ قرار تأمین و دستور موقت، مقرر می‌کرد (خالقیان، ۱۳۷۳، ص ۲۰۳؛ مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۳۵). این انتقاد و پیشنهاد، منطقی و به جا است؛ زیرا قاعده این است که هر جا قانونگذار نظر به انجام اموری ظرف مهلتی پس از اتفاقاتی در دادرسی داشته باشد، ابلاغ آن اتفاقات به فرد یا افراد ذینفع را مقرر و مهلت

را از تاریخ آن ابلاغ، قرار می دهد. عملکرد قانونگذار قانون آیین دادرسی مدنی نیز همین مطلب را تأیید می کند. بنابراین، این که اقدامی در دادرسی، نقطه شروع مهلتی برای یک یا هر دو طرف دادرسی قرار داده شود، بدون آن که ابلاغ شده باشد -مانند آنچه در مواد مورد بحث اتفاق افتاده است- خلاف قاعده و غیر منطقی است و دلیلی وجود ندارد که این حکم استثنایی و خلاف قاعده و غیر منطقی را توجیه کند.

شاید دلیل مقرر کردن این حکم، این دغدغه بوده است که چه بسا ابلاغ به متقاضی، طول بکشد و این طولانی شدن ابلاغ، موجب ضرر بیشتر طرف مقابل -که قرار تأمین یا دستور موقت، علیه او اجرا شده است- شود. اما با در نظر گرفتن این که به هر حال قرار تأمین یا دستوری که اجرا می شود، ممکن است به تناسب زمان دادرسی، ماه ها یا حتی سال ها طول بکشد و این که در صورت ذیحق شناخته نشدن متقاضی، مسئولیت جبران خسارت، متوجه او است، چند روزی که به خاطر ابلاغ قرار تأمین خواسته یا دستور موقت، اضافه می شود، قابل اغماض است و منطقی نیست برای اجتناب از چنین اطاله قابل اغماضی، از قواعد دادرسی و راه حل های عقلی و منطقی، دست کشیده شود.

### ۱-۲-۲. قید «درخواست» در مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م.

قانون آیین دادرسی مدنی، برخلاف سایر موارد لغو و رفع اثر از تأمین خواسته و دستور موقت، لغو و رفع اثر در اثر عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی را منوط به درخواست طرف کرده است (مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م.). با توجه به این حکم، گفته شده، اگر خوانده، درخواست لغو نکند، دادگاه تکلیفی به لغو قرار ندارد (مهاجری، ۱۳۹۰، ص ۲۸۳). این حکم، مورد انتقاد واقع شده و اعلام شده، چنین حکمی می تواند مورد سوء استفاده قرار گیرد و بطور مثال، خوانده با تبانی با خواهان، با صدور چک بی محل، امکان توقیف اموال خود را فراهم کند و بدون اقامه دعوا از جانب خواهان، نسبت به لغو تأمین، درخواست نکند و با ادامه توقیف، اموال از دسترس طلبکاران واقعی دور شود (زراعت، ۱۳۸۹، ص ۳۲۶). شاید به دلیل چنین اشکالاتی بوده که اداره حقوقی اعلام کرده، با استفاده از ملاک ۳۲۲ ق.آ.د.م، در صورتی که متقاضی دستور موقت، ظرف مهلت قانونی، اقامه دعوا نکند، دادگاه می تواند دستور موقت صادر شده را لغو

نماید (نظر شماره ۷/۲۲۸۰ مورخ ۱۳۸۲/۴/۹ ر.ک. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۵۴).

قید «درخواست» در مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م.، محل سوال و تأمل است و مشخص نیست، به چه دلیل قانونگذار، این قید را در این مواد آورده است، در حالی که در خصوص سایر موارد لغو و رفع اثر از تأمین خواسته و دستور موقت، این قید را نیاورده است. بطور مثال، در مورد مشابه، در خصوص رفع اثر از تأمین خواسته و دستور موقت به خاطر مرتفع شدن موجب تأمین یا دستور، در مواد ۱۱۸ و ۳۲۲ ق.آ.د.م. این قید را ذکر نکرده است. دلیلی که این تفاوت بیان قانونگذار و ضرورت قید «درخواست» در مواد ۱۱۲ و ۳۲۲ ق.آ.د.م. را توجیه کند، به ذهن نمی‌رسد و بقای تأمین خواسته یا دستور موقت در حالی که متقاضی، در مهلت قانونی، اقامه دعوا نکرده، منطقی نیست، حتی اگر طرف مقابل، درخواست لغو یا رفع اثر نکرده باشد، چون این نهادها، فرع و تابع اصل دعوا هستند و بدون دعوا، وجود آن‌ها، توجیهی ندارد. همانطور که با زایل شدن دعوی اقامه شده نیز تأمین خواسته یا دستور موقت، نمی‌تواند باقی بماند و بر همین اساس، پیش از این بحث شد، که علاوه بر استرداد دعوا و دادخواست که در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. به آن تصریح شده، صدور هر یک از قرارهای قاطع دعوا، موجب مرتفع شدن تأمین خواسته و دستور موقت می‌شود و نه فقط نیاز به درخواست طرف ندارد، بلکه بی‌نیاز از تصمیم دادگاه نیز می‌باشد.

در قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) علاوه بر ماده ۲۲۷، قید «درخواست مدعی علیه» در ماده ۲۳۷ نیز در خصوص رفع تأمین به خاطر مرتفع شدن موجب آن، قید شده بود، اما در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ این قید در ماده ۱۱۸ حذف گردید، ولی در ماده ۱۱۲، حفظ شد. حذف این قید در ماده ۱۱۸ و تغییر حکم قانون در مقایسه با ماده ۲۳۷ ق.آ.د.م. سابق، تأییدی است بر قابل ایراد بودن وجود چنین قیدی و بهتر بود، این قید در مواد ۱۱۲ و ۱۱۸ هم حذف می‌شد.

ممکن است گفته شود، لغو تأمین خواسته و رفع اثر از دستور موقت در صورت عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی، حق طرف مقابل است و استیفای حقوق افراد در دادرسی، نیاز به درخواست دارد و دادگاه نمی‌تواند بدون تقاضای ذینفع، اقدامی در جهت استیفای حقوق او انجام دهد، این استدلال، قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً اقتضای

چنین استدلالی این است که در همه موارد لغو و رفع اثر از تأمین خواسته و دستور موقت، درخواست، لازم باشد، در حالی که قانونگذار فقط در خصوص رفع اثر به خاطر عدم اقامه دعوا در مهلت، قید درخواست را آورده است. ثانیاً باقی ماندن تأمین یا دستور، چه بسا اشتغال‌هایی برای دادگاه نیز داشته باشد. ثالثاً ممکن است عدم لغو تأمین و دستور، مستلزم زیان اشخاص ثالث باشد. بر همین اساس، گفته شده، با استناد به اصل ۱۶۷ ق.ا. و ماده ۳ ق.آ.د.م. که امکان تمسک به قاعده لاضرر را میسر می‌کند، شخص ثالث می‌تواند درخواست لغو قرار را بکند (مهجری، ۱۳۹۰، ص ۲۸۳).

همچنین، ممکن است گفته شود قانونگذار، این مورد از موارد رفع اثر از تأمین خواسته و دستور موقت را، به خاطر این که این احتمال وجود دارد که متقاضی تأمین یا دستور، پس از مهلت قانونی، اقامه دعوا کند، منوط به درخواست طرف مقابل کرده است. در این صورت اگر طرف مقابل، درخواست لغو تأمین یا دستور را نکند، چنین تأمین یا دستوری همانند حالتی که در مهلت، اقامه دعوا شده باشد، تا تعیین تکلیف دعوا، باقی می‌ماند. علاوه بر این که در صورت درخواست طرف و رفع اثر از تأمین یا دستور، در چنین حالتی، خواهان می‌تواند پس از اقامه دعوا، مجدداً درخواست تأمین یا دستور نماید. بنابراین، عدم درخواست لغو تأمین یا دستور، طرف مقابل و دادگاه را از زحمت تأمین یا دستور مجدد، معاف می‌کند. چنین ملاحظه و دغدغه‌ای، قابل توجه است، اما اگر قانونگذار به چنین مطلبی توجه داشت، می‌توانست راه حل مناسب‌تری برای آن پیش بینی کند، بطور مثال می‌توانست، مقرر کند که در صورتی که تا پیش از صدور قرار لغو تأمین یا دستور، متقاضی، اقدام به تقدیم دادخواست نماید، دادگاه از صدور قرار لغو خودداری کند. منوط کردن رفع اثر از تأمین یا دستور به درخواست، به خاطر احتمال اقامه دعوا، با این اشکال مواجه است که همان مقدار که احتمال اقامه دعوا در خارج از مهلت وجود دارد، احتمال هم هست که اقامه دعوا نشود. بنابراین، لازم بود به هر دو طرف احتمال، توجه شود و صرفاً با توجه به احتمال اقامه دعوا، راه حلی پیش بینی نمی‌شد که در صورت عدم اقامه دعوا، با اشکالات جدی و غیر قابل اغماض، مواجه است. علاوه بر این که احتمال اقامه مجدد دعوا در حالت زوال دعوا با صدور قرار قاطع دعوا -به جز قرار سقوط دعوا- نیز وجود دارد، در حالی که در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م.، استرداد دادخواست یا دعوا موجب مرتفع شدن تأمین، بدون درخواست و بدون تصمیم دادگاه، به حساب آمده است.

از آنچه گفته شد، مشخص گردید که قید «درخواست» در مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. نه تنها قابل توجیه نیست، بلکه قابل انتقاد است. بنابراین، باید تلاش کرد تحلیلی ارائه شود که نتیجه آن، منوط نبودن لغو تأمین خواسته و رفع اثر از دستور موقت، به درخواست، در صورت عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی باشد. در این خصوص شاید بتوان گفت، قانونگذار به مفهوم مخالف این مواد، نظر نداشته است؛ یعنی منظور قانونگذار این نبوده است که بدون درخواست طرف، تأمین یا دستور، لغو نشود. در تأیید این تحلیل می توان به مورد مشابه در ماده ۲۹۸ ق.آ.د.م. استناد کرد که در حالی که در این ماده، صدور حکم در بخش قابل تجزیه که رسیدگی آن، کامل شده را با درخواست خواهان، مقرر کرده است، در ماده ۱۰۴ همان قانون، همین حکم را بدون قید «درخواست خواهان» بیان کرده و در جمع این دو ماده می توان همین تحلیل را ارائه کرد که به قرینه ماده ۱۰۴ می توان گفت، قانونگذار در ماده ۲۹۸ به مفهوم مخالف، نظر نداشته است، به عبارت دیگر، ماده ۲۹۸ دلالت بر این مفهوم مخالف ندارد که بدون درخواست خواهان، حکم در بخش آماده صدور رأی، صادر نشود. چنین تحلیلی، اشکالات و انتقادات مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. در خصوص قید «درخواست طرف» در آن مواد را برطرف می کند، اما خلاف ظاهر آن مواد است.

### ۱-۲-۳. اثر دادخواست خارج از مهلت قانونی

نکته قابل تأمل دیگر در خصوص مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. این است که آیا در صورت اقامه دعوا در خارج از مهلت قانونی، باز به درخواست طرف مقابل، تأمین و دستور موقت، لغو می شود یا اقامه دعوا، مانع از لغو می شود؟ در این خصوص، جمعی از حقوقدانان، اقامه دعوا در خارج از مهلت را مانع لغو تأمین خواسته با درخواست خوانده، ندانسته اند (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۶۶؛ مهاجری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۷۱؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص ۳۲۶؛ خالقیان، ۱۳۷۳ ف ص ۱۷۱). در مقابل، گفته شده، در صورتی که خواهان، قبل از درخواست لغو قرار تأمین خواسته توسط خوانده، اقامه دعوا کند، خوانده نمی تواند درخواست لغو تأمین کند (حیاتی، ۱۳۹۰، ب، ص ۲۳۷). اداره حقوقی قوه قضاییه هم نظر داده است، اگر متقاضی دستور موقت، پس از مهلت قانونی و قبل از درخواست لغو دستور، اقامه دعوا نماید، دادگاه الزامی به لغو دستور موقت ندارد و ماده ۳۱۸ ق.آ.د.م.

مربوط به موردی است که قبل از اقامه دعوا، درخواست لغو دستور موقت شده باشد (نظر شماره ۴۹۰۷/۱۳-۶/۱۳۸۲ ر.ک. حیاتی، ۱۳۹۰ ب، ص ۵۴۸). مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. از نظر مطلب مورد بحث، اطلاق دارد و اطلاق این مواد در اعلام لغو تأمین خواسته و دستور موقت در صورت عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی، شامل حالت اقامه دعوا در خارج از مهلت نیز می‌شود. اما رفع اثر از تأمین و دستور، با وجود اقامه دعوا در خارج از مهلت قانونی، منطقی نیست؛ زیرا در صورت لغو تأمین و دستور در این حالت، متقاضی می‌تواند مجدداً درخواست کند و با توجه به اقامه دعوا، درخواست او لازم است پذیرفته شود، بنابراین، لغو تأمین و دستور، در عمل کار لغو و بیهوده‌ای است و مستلزم صرف وقت و اقدام مجدد برای تأمین و دستور مجدد است. پس منطقی است با قدری انعطاف، بر اقامه دعوای متقاضی در خارج از مهلت تا پیش از صدور قرار لغو تأمین یا دستور، اثر اقامه دعوا در مهلت، مترتب شود و از صدور قرار لغو تأمین یا دستور، خودداری شود. چنین انعطاف‌هایی در قانون آیین دادرسی مدنی، لازم است و اثرات مطلوب، از جمله کاهش اطاله دادرسی را در پی دارد. از این قبیل انعطاف‌های مفید، حکمی است که در ماده ۲۶۲ ق.آ.د.م. مقرر شده که به موجب آن، کارشناس، مکلف است نظر خود را در مهلت، اعلام کند، اما اگر نظر کارشناسی که در مهلت مقرر، اعلام نظر نکرده، تا پیش از انتخاب یا اخطار به کارشناس جدید، واصل شود، دادگاه به آن ترتیب اثر می‌دهد. با این توضیحات، می‌توان اطلاق مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. در خصوص لغو تأمین خواسته و دستور موقت در صورت عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی را منصرف به حالتی دانست که تا پیش از صدور قرار لغو تأمین یا دستور، متقاضی، اقدام به اقامه دعوا نکرده است و حالت اقامه دعوا در خارج از مهلت و پیش از صدور قرار لغو را خارج از این حکم دانست.

### ۱-۳. قرار عدم صلاحیت

در صورتی که دادگاهی که قرار تأمین خواسته یا دستور موقت صادر کرده است، خود را نسبت به رسیدگی به دعوا، صالح نداند و قرار عدم صلاحیت، صادر کند، آیا صدور قرار عدم صلاحیت، موجب لغو تأمین یا دستور می‌شود؟ در این خصوص، حکمی در قانون، یافت نمی‌شود. برخی از حقوقدانان، این مورد را از موارد لغو تأمین،



معرفی کرده اند (مهاجری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۳؛ قهرمانی، ۱۳۹۳، ص ۸۷). در نشست قضات نیز نظرهای متقابلی، ارائه شده است (ر.ک. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۴۰).

به موجب ماده ۱۱۱ ق.آ.د.م. صدور قرار تأمین خواسته در صلاحیت دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به دعوا را دارد. بر اساس ماده ۳۱۱ ق.آ.د.م. نیز دستور موقت را دادگاهی، صادر می کند که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، مگر این که موضوع دستور موقت در مقر دادگاه دیگری باشد، که در این صورت مطابق ماده ۳۱۲ ق.آ.د.م. از همان دادگاه، درخواست صدور دستور موقت می شود. با توجه به این که -جز در مورد ماده ۳۱۲- رسیدگی به درخواست تأمین خواسته و دستور موقت، مستلزم صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوا است، بنابراین، دادگاه پیش از رسیدگی به درخواست تأمین یا دستور، مسأله صلاحیت در رسیدگی به دعوا را بررسی می کند و زمانی به درخواست تأمین یا دستور، رسیدگی می کند که پیش از آن، مسأله صلاحیت خود در رسیدگی به دعوا را بررسی کرده و صلاحیت خود را احراز کرده باشد. پس در عمل، بعید است پس از صدور قرار تأمین خواسته یا دستور موقت، دادگاه، خود را در رسیدگی به دعوا، صالح نداند و قرار عدم صلاحیت، صادر کند. چنین اتفاقی، در صورتی ممکن است اتفاق افتد که نظر دادگاه در خصوص صلاحیت خود، تغییر کند و با وجود این که قبلاً خود را صالح دانسته، در ادامه رسیدگی، اعلام عدم صلاحیت کند.

صدور قرار عدم صلاحیت، مستلزم اعلام عدم صلاحیت آن دادگاه در قرار تأمین یا دستور موقتی است که پیش از آن، صادر کرده است، اما لغو تأمین خواسته و دستور موقت به این دلیل، منطقی نیست؛ زیرا با صدور قرار عدم صلاحیت، رسیدگی به دعوا خاتمه نمی یابد و مانند قرارهای قاطع دعوا نیست، بلکه با ارسال پرونده به دادگاه صالح، رسیدگی به دعوا در آن مرجع، انجام می شود. علاوه بر این که در صورت لغو تأمین یا دستور، متقاضی مجدداً در دادگاهی که پرونده به آن ارسال می شود، درخواست خود را تکرار خواهد کرد و به این ترتیب، لغو تأمین و دستور، مستلزم صرف وقت و اشتغال مجدد دادگاه برای بررسی و صدور اجرای قرار مجدد است. اعتقاد دادگاه صادرکننده قرار تأمین خواسته و دستور موقت به صلاحیت خود در زمان رسیدگی و صدور قرار نیز کمک می کند به این که چنین قراری را ملغی و باطل ندانیم.

نکته ای که لازم است مورد توجه قرار گیرد این است که قانونگذار (مواد ۱۱۱ و ۳۱۱ ق.آ.د.م.) تصمیم در خصوص درخواست تأمین خواسته و دستور موقت را در اختیار دادگاه صالح به رسیدگی به دعوا قرار داده است و تصمیم چنین دادگاهی را معتبر و نافذ شناخته است. برای تأمین این منظور نیز می‌توان اختیار ارزیابی و تصمیم‌گیری در خصوص قرار تأمین یا دستور صادر شده را برای دادگاه صالح، قائل شد، به این ترتیب که پس از ارسال پرونده به دادگاه صالح، آن دادگاه، قرار صادر شده را بررسی می‌کند و در صورتی که آن را مطابق با قانون، یافت، مراتب تأیید و در غیر این صورت، لغو آن را اعلام می‌کند.

#### ۱-۴. انصراف متقاضی و درخواست لغو

در قانون، تصریحی بر این که متقاضی تأمین خواسته و دستور موقت بتواند با انصراف از تقاضای خود، درخواست لغو تأمین یا دستور را بنماید، یافت نمی‌شود. اما حقوقدانان، لغو تأمین خواسته با انصراف خواهان (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۶۶؛ مهاجری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۳؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص ۳۳۲؛ حیاتی، ۱۳۹۰ الف، ص ۶۵؛ یوسف زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۹۳؛ خالقیان، ۱۳۷۳، صص ۱۴۵ و ۱۷۰) و رفع اثر از دستور موقت با انصراف متقاضی (مومنی، ۱۳۹۶، ص ۳۵۷) را تأیید کرده‌اند. در این زمینه به ملاک ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. استناد شده (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۶۶ و ۴۶۷؛ مومنی، ۱۳۹۶، ص ۳۵۷) و گفته شده، در توقیف ماندن اموال خوانده در اثر اجرای قرار تأمین خواسته، حق خواهان است و چون هر صاحب حقی می‌تواند حق خود را اسقاط نماید، خواهان می‌تواند این حق خود را ساقط کند و از تداوم قرار تأمین خواسته، انصراف دهد (حیاتی، ۱۳۹۰ الف، ص ۶۵). همچنین گفته شده، تأمین خواسته به درخواست خواهان است، پس باید پذیرفت که خواهان بتواند از درخواست خود، صرفنظر کند. چه بسا خواهان پیش بینی شکست خود در دعوا را بنماید. در چنین شرایطی، باقی ماندن تأمین تا زمان صدور رأی قطعی، سبب افزایش خسارت خوانده می‌شود و در نهایت، مسئولیت آن بر خواهان خواهد بود. بنابراین، خواهان برای جلوگیری از خسارات بیشتر، می‌تواند از ادامه تأمین خواسته، چشم‌پوشی کند (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۶۶). در بیانی دیگر، صرفنظر کردن درخواست‌کننده تأمین خواسته یا تقاضای استرداد خسارت احتمالی

از جانب او، از مصادیق رفع موجب تأمین، شناخته شده که سبب لغو تأمین می‌شود (زراعت، ۱۳۸۹، ص ۲۳۲).

به نظر می‌رسد، امکان انصراف خواهان از تأمین خواسته و انصراف متقاضی از دستور موقت و دلایلی که در تأیید آن، نقل شد، قابل تأیید است و دلیلی بر منع آن، به ذهن نمی‌رسد و چه بسا به خاطر روشن و بدیهی دانستن آن، قانونگذار از تصریح به آن، خودداری کرده است، اما بهتر بود به امکان درخواست لغو تأمین یا دستور توسط خواهان یا متقاضی، تصریح می‌شد و این مورد از موارد لغو تأمین و دستور، در قانون، بیان می‌شد. اگرچه درخواست خواهان و ذینفع، اصل و اساس است در تأمین خواسته و دستور موقت و بدون آن، قرار تأمین یا دستور، صادر نمی‌شود، اما انصراف از تأمین یا دستور را نمی‌توان مشمول عنوان «مرتفع شدن موجب» تأمین یا دستور در مواد ۱۱۸ و ۳۲۲ ق.آ.د.م. شناخت و انصراف متقاضی تأمین یا دستور را مستند به این مواد دانست؛ زیرا «موجب تأمین یا دستور» در این مواد، در معنای خاصی است که شامل انصراف متقاضی نمی‌شود.

نکته قابل تأمل، امکان یا عدم امکان درخواست مجدد تأمین خواسته یا دستور موقت، پس از لغو آن به درخواست خواهان و متقاضی است. در قانون، حق خواهان در درخواست تأمین خواسته و حق ذینفع در درخواست دستور موقت، مقید به یک مرتبه نشده است و منع از درخواست مجدد، نیاز به تصریح قانونگذار دارد. علاوه بر این که درخواست لغو تأمین و دستور و درخواست مجدد آن، هر کدام می‌تواند، دلیل و توجیه منطقی و قابل قبول داشته باشد. با وجود این، این نگرانی وجود دارد که این امکان درخواست مجدد، موجب سوء استفاده متقاضی برای اهداف ناموجهی از قبیل اطلاع دادرسی شود. برای رفع این نگرانی نیز، دادگاه می‌تواند در بررسی و پذیرش درخواست مجدد، سختگیری نماید و شایسته است در قانون نیز، برای موارد احراز سوء نیت در درخواست مجدد تأمین یا دستور، جریمه تعیین شود.

اعلام انصراف متقاضی تأمین یا دستور، می‌تواند به صورت صریح و با درخواست لغو تأمین یا دستور یا بطور ضمنی و با درخواست استرداد خسارت احتمالی سپرده شده باشد. همچنین انصراف متقاضی می‌تواند پیش از اجرای قرار تأمین یا دستور یا پس از آن و به طریق اولی، پیش از صدور قرار باشد.

لغو تأمین خواسته یا دستور موقت، در اثر انصراف متقاضی، با تصمیم و اعلام دادگاه انجام می‌شود؛ زیرا لازم است دادگاه بررسی لازم را انجام دهد و انصراف متقاضی را احراز کند. بنابراین، نمی‌توان انصراف متقاضی را خود به خود و صرفنظر از تصمیم و اعلام دادگاه، موجب مرتفع شدن تأمین خواسته یا دستور موقت دانست.

### ۱-۵. مرتفع شدن موجب تأمین خواسته یا دستور موقت

قانون آیین دادرسی مدنی در مواد ۱۱۸ و ۳۲۲، مرتفع شدن موجب تأمین خواسته و دستور موقت را سبب لغو تأمین و دستور، معرفی کرده است. نکته مهم و قابل توجه در این زمینه، منظور از «موجب تأمین یا دستور»، است. به نظر می‌رسد، منظور از موجب تأمین یا دستور، عامل یا عواملی است که سبب صدور قرار تأمین خواسته یا دستور موقت می‌شود و دادگاه با وجود و احراز آن‌ها، مکلف به صدور قرار تأمین یا دستور است. این عوامل در تأمین خواسته، عبارتند از: سپردن خسارت احتمالی یا در معرض تضییع یا تفریط بودن خواسته و در دستور موقت، آنچه سبب می‌شود دادگاه تقاضای صدور دستور موقت را بپذیرد، خطر ورود قریب الوقوع زیان به متقاضی است که رسیدگی و اتخاذ تصمیم فوری را ضروری می‌کند.

بنابراین، اگر خطر ورود ضرر، مرتفع شود، دادگاه از دستور موقت صادر شده، رفع اثر می‌کند. همچنین اگر خواهان به استناد در معرض تضییع و تفریط بودن خواسته، درخواست تأمین خواسته کرده باشد، با برطرف شدن خطر تضییع و تفریط خواسته، دادگاه قرار تأمین خواسته را لغو می‌کند. اما در خصوص موجب دیگر تأمین خواسته که سپردن خسارت احتمالی است، اگرچه ممکن است خواهان، درخواست استرداد آن را بنماید و با استرداد خسارت احتمالی، موجب تأمین خواسته، منتفی شود، اما لغو تأمین در این صورت را نمی‌توان مستند به ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. و مشمول آن دانست؛ زیرا اولاً امکان تقاضای استرداد خسارت احتمالی، مسلم نیست و به خاطر عدم تصریح قانونگذار، ممکن است دادگاه با استدلال حقوقی، از پذیرفتن چنین درخواستی، خودداری کند. ثانیاً تعبیر «مرتفع شدن موجب تأمین» در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. ناظر به حالتی است که با تغییر اوضاع و احوال، موجب تأمین، مرتفع می‌شود و منصرف از حالتی است که متقاضی با استرداد خسارت احتمالی، سبب منتفی شدن تأمین می‌شود.

ثالثاً این مورد، همانطور که پیش از این مطرح شد، حالتی از انصراف خواهان است که به صورت ضمنی، اعلام می‌شود و مشمول مباحثی است که تحت عنوان انصراف متقاضی، مطرح شد.

اگرچه درخواست خواهان تأمین خواسته و ذینفع دستور موقت، برای صدور قرار تأمین و دستور، ضروری است، اما انصراف خواهان تأمین و ذینفع دستور را نمی‌توان مشمول عنوان «مرتفع شدن موجب» در مواد ۱۱۸ و ۳۲۲ شناخت و لغو تأمین و دستور به خاطر انصراف خواهان و ذینفع را مستند به این مواد دانست.

قانونگذار در مواد ۱۱۸ و ۳۲۲ ق.آ.د.م. برای لغو تأمین خواسته و رفع اثر از دستور موقت در اثر مرتفع شدن موجب تأمین و دستور، تصمیم و اعلام دادگاه را لازم دانسته است و صرف مرتفع شدن موجب تأمین یا دستور را سبب مرتفع شدن خود به خود و بدون تصمیم و اعلام دادگاه، قرار نداده است. دلیل این مطلب، این است که مرتفع شدن موجب تأمین یا دستور، نیاز به رسیدگی و احراز دادگاه دارد و مسأله آشکار و روشنی نیست که قابل ایراد و اختلاف اصحاب دعوا نباشد.

در ماده ۳۲۷ ق.آ.د.م. سابق (مصوب ۱۳۱۸) لغو تأمین خواسته به دلیل مرتفع شدن موجب آن، منوط به درخواست خوانده شده بود، اما در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. کنونی (مصوب ۱۳۷۹) قید «درخواست مدعی علیه» حذف شده و این اقدام نشان دهنده این است که قانونگذار، لغو تأمین خواسته به دلیل مرتفع شدن موجب آن را منوط به درخواست خوانده نمی‌داند. با در نظر گرفتن این که بقای تأمین در چنین شرایطی، چه بسا به ضرر اشخاص ثالث باشد و مورد سوء استفاده خوانده قرار گیرد، این تغییر و تحول قانونی، مثبت و منطقی به نظر می‌رسد.

## ۲. موارد تفاوت

### ۲-۱. اخذ تأمین و تبدیل

به موجب ماده ۳۲۱ ق.آ.د.م. «در صورتی که طرف دعوا تأمینی بدهد که متناسب با موضوع دستور موقت باشد، دادگاه در صورت مصلحت از دستور موقت رفع اثر خواهد نمود». بر این اساس، یکی از موارد رفع اثر از دستور موقت که به صراحت در این ماده، مقرر شده است، سپردن تأمین توسط طرف دعوا است.

اما این مورد، در تأمین خواسته، پیش بینی نشده است و قانونگذار، مقرر نکرده است که خواننده بتواند با سپردن تأمین، درخواست لغو تأمین خواسته را بنماید. اما این به این معنی نیست که خواننده به هیچ وجه نتواند با سپردن مال، مال توقیف شده را آزاد کند، بلکه در نهادی مشابه می‌تواند به استناد ماده ۱۲۴ ق.آ.د.م. درخواست تعویض مالی که توقیف شده یا دادگاه می‌خواهد توقیف نماید با وجه نقد یا اوراق بهادار یا درخواست تبدیل مال توقیف شده به مال دیگر نماید.

نهاد رفع اثر از دستور موقت با سپردن تأمین، با نهاد تبدیل تأمین در تأمین خواسته، اگرچه به ظاهر دو نهاد متفاوت و چه بسا بی ربط، به نظر می‌رسند، اما از جهت نتیجه، بسیار به هم نزدیک هستند؛ چون در جایی که موضوع دستور موقت، توقیف مال بوده است، با سپردن تأمین توسط طرف دعوا، مال توقیف شده، آزاد می‌شود و تأمین سپرده شده در توقیف می‌ماند. در تبدیل تأمین در تأمین خواسته نیز همین اتفاق می‌افتد. شباهت این دو، به حدی است که برخی، تبدیل تأمین را نیز از موارد خاتمه یافتن و رفع اثر از تأمین خواسته، برشمرده‌اند (متین دفتری، ۱۳۸۱، ص ۳۱۲؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۴۹).

واقعیت این است که با وجود شباهت رفع اثر از دستور موقت با اخذ تأمین، با تبدیل تأمین، از جهت نتیجه و واقعیتی که اتفاق می‌افتد، اما این دو نهاد، یکسان نیستند و از جهت ماهیت و آثار، متفاوت هستند. در رفع اثر از دستور با اخذ تأمین، دستور دادگاه از بین می‌رود و مالی که اخذ می‌شود نه در اجرای دستور دادگاه، بلکه به خاطر رفع اثر از آن است و جایگزین موضوع دستور موقت نمی‌شود، در حالی که در تبدیل تأمین، تصمیم دادگاه و قرار تأمین، از بین نمی‌رود، بلکه باقی می‌ماند و فقط در چگونگی اجرای آن، تغییراتی ایجاد می‌شود و مالی به جای مال دیگر توقیف می‌شود. بر همین اساس، مالی که در تبدیل تأمین، توقیف می‌شود از جهت ارزش، نمی‌تواند کمتر از مال قبلی باشد، اما در تعیین تأمینی که برای رفع اثر از دستور موقت، اخذ می‌شود، میزان خسارتی که پیش بینی می‌شود از رفع دستور، حاصل شود، مورد توجه است، که ممکن است بسیار کمتر از ارزش مال توقیف شده به موجب دستور باشد.

این که قانونگذار، لغو تأمین خواسته با اخذ تأمین از خواننده را مقرر نکرده،

چنین قابل توجیه است که مالی که در اجرای قرار تأمین خواسته، توقیف می‌شود یا خود خواسته است یا معادل آن، در هر حال، خسارتی که از رفع اثر از تأمین خواسته، قابل تصور است، معادل مال توقیف شده است و رفع توقیف مال توقیف شده، تنها با توقیف مالی دیگر که کمتر از مال قبلی نباشد، قابل توجیه و منطقی است و این کاری است که با تبدیل تأمین، انجام می‌شود و منطقی نیست با اخذ مال توقیف شده قبلی، به عنوان تأمین خسارت لغو تأمین خواسته، از تأمین خواسته، رفع اثر شود.

## ۲-۲. فسخ قرار تأمین در اثر اعتراض

به موجب ماده ۱۱۶ ق.آ.د.م. قرار تأمین خواسته به خواننده ابلاغ می‌شود و خواننده می‌تواند ظرف ده روز به آن اعتراض کند. دادگاه به اعتراض خواننده رسیدگی می‌کند و اگر آن را وارد تشخیص دهد، قرار تأمین را فسخ می‌کند. بنابراین، فسخ قرار تأمین، یکی از موارد رفع اثر از تأمین خواسته است (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۶۵؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۴۸).

اما قانونگذار در دستور موقت، حق اعتراض برای طرف، مقرر نکرده است؛ بلکه در ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م. آن را غیر قابل اعتراض، اعلام کرده و صرفاً اعتراض به آن در ضمن تقاضای تجدیدنظر از اصل رأی را اجازه داده است. شاید دلیل این تفاوت در مقایسه با تأمین خواسته، حکم ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م. باشد که برخلاف ماده ۱۱۵ ق.آ.د.م. در تأمین خواسته که رسیدگی به درخواست تأمین را بدون دعوت طرف، مقرر کرده است، در ماده ۳۱۴ مقرر شده که «دادگاه روز و ساعت مناسبی را تعیین و طرفین را به دادگاه دعوت می‌کند». بنابراین، برخلاف آنچه که در تأمین خواسته گفته شد، در دستور موقت، چون وقت رسیدگی، تعیین می‌شود و طرفین دعوت می‌شوند و طرف مقابل در چنین جلسه‌ای فرصت کافی برای دفاع از حقوق خود را دارد، قانونگذار ضرورتی به اعطای حق اعتراض به طرف مقابل ندیده است.

ولی به موجب ادامه ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م. دادگاه می‌تواند در مواردی که فوریت کار، اقتضا کند بدون تعیین وقت و بدون دعوت از طرفین، به موضوع رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید. در چنین شرایطی، طرف مقابل، فرصت دفاع از حقوق خود را پیدا نکرده و عدالت و اصل تقابلی بودن دادرسی اقتضا دارد، حداقل در این حالت، مانند تأمین

خواسته، حق اعتراض به دستور موقت، به طرف مقابل داده شود. از این رو، حکم ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م. که بطور مطلق، دستور موقت را -جز به صورت اعتراض در ضمن تقاضای تجدیدنظر از اصل رأی- غیر قابل اعتراض، اعلام کرده، قابل انتقاد است و عدم حق اعتراض طرف مقابل، حتی در جایی که تعیین وقت و دعوت نشده و فرصت دفاع از حقوق خود را پیدا نکرده، منطقی و عادلانه نیست.

اما این به معنای عدم امکان تجدیدنظر دادگاه در دستور موقت صادر شده نیست؛ زیرا اولاً دستور موقت، حکم نیست که موجب فراغ دادرس شود و در صورت قطعیت، اعتبار امر مختوم، داشته باشد. ثانیاً وقتی قانونگذار مرتفع شدن موجب دستور موقت را سبب رفع اثر از آن توسط دادگاه معرفی کرده است (ماده ۳۲۲ ق.آ.د.م.) به طریق اولی، در صورتی که -چه بسا با توضیحات طرف مقابل- بر دادگاه معلوم شود که شرایط صدور دستور موقت، فراهم نبوده است، لازم است لغو آن را اعلام نماید و مقرر نشدن حق اعتراض برای طرف مقابل، ملازمه با عدم امکان لغو دستور موقت در صورت احراز فقدان شرایط آن توسط دادگاه، ندارد.

چنین مطلبی در تأمین خواسته هم قابل طرح است؛ زیرا چه بسا با وجود حق اعتراض طرف مقابل، خوانده اعتراض نکند، اما خود دادگاه به دلایلی، متوجه شود که شرایط صدور قرار تأمین، وجود نداشته است؛ در چنین شرایطی، ممکن ندانستن لغو تأمین به دلیل عدم اعتراض خوانده، منطقی نیست؛ بلکه با استدلالی که در خصوص دستور موقت، گفته شد، باید پذیرفت که دادگاه در این حالت، لازم است قرار تأمین را لغو کند.



## برآمد

از آنچه در این مقاله گذشت می‌توان نتیجه گرفت که موارد لغو تأمین خواسته و رفع اثر از دستور موقت، عمدتاً یکسان است و تفاوت این دو نهاد از این نظر، اندک است. موارد مشترک در هر دو نهاد، عبارت است از: صدور حکم یا قرار قاطع علیه خواهان، عدم اقامه دعوا در مهلت قانونی، مرتفع شدن جهت و انصراف متقاضی. در مقابل، سپردن تأمین صرفاً در ماده ۳۲۱ ق.آ.د.م. به عنوان عامل رفع اثر از دستور موقت اعلام شده و در ماده ۱۱۶ آن قانون هم فسخ قرار تأمین خواسته در اثر اعتراض طرف دعوا مقرر شده و مشابه این حکم در دستور موقت، وضع نشده است. موارد مشترک لغو تأمین خواسته و دستور موقت و موارد تفاوت آن - به شرحی که در متن مقاله بیان شد - قابل توجیه است. با وجود این، قانون آیین دادرسی مدنی در بیان موارد لغو تأمین خواسته و رفع اثر از دستور موقت، نواقص زیادی دارد؛ از جمله این که برخی از موارد مشترک، در هیچ یک از مقررات این دو نهاد، بیان نشده است، مانند انصراف متقاضی و سازش. در خصوص صدور قرار قاطع دعوا علیه متقاضی نیز فقط در ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م. استرداد دادخواست یا دعوا، موجب مرتفع شدن تأمین، اعلام شده است. صدور حکم علیه متقاضی نیز به عنوان عامل رفع اثر از دستور موقت، تصریح نشده است، اما از ماده ۳۲۳ ق.آ.د.م. استنباط می‌شود.

برای رفع نواقص قانون آیین دادرسی مدنی در بیان موارد لغو تأمین خواسته و رفع اثر از دستور موقت، لازم است در اصلاحات قانون، موارد مشترک رفع اثر از تأمین و دستور، با بیانی یکسان، تصریح شوند. قید «درخواست» خوانده یا طرف، در مواد ۱۱۲ و ۳۱۸ ق.آ.د.م. نیز قابل انتقاد است و بهتر است حذف شود. شرط قطعی بودن در خصوص اثر حکم یا قرار قاطع علیه متقاضی در مرتفع شدن تأمین خواسته یا دستور موقت نیز لازم است به صراحت، بیان شود.

## منابع

۱. حیاتی، علی عباس (بهار ۱۳۹۰). *آیین دادرسی مدنی (۳)*. تهران: میزان، چ ۱.
۲. حیاتی، علی عباس (تابستان ۱۳۹۰). *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی*. تهران: میزان، چ ۲.
۳. خالقیان، جواد (۱۳۷۳). *تأمین خسارت احتمالی*. تهران: مهاجر، چ ۱.
۴. زراعت، عباس (۱۳۸۹). *محشای قانون آیین دادرسی مدنی*. تهران: ققنوس، چ ۳.
۵. شمس، عبدالله (زمستان ۱۳۸۹). *آیین دادرسی مدنی* (دوره پیشرفته). ج ۳، تهران: انتشارات دراک، چ ۱۸.
۶. شیخ نیا، امیر حسین (۱۳۷۳). *آیین دادرسی مدنی* ۳. تهران: ویستار، چ ۱.
۷. صدرزاده افشار، سید محسن (تابستان ۱۳۸۷). *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*. ج ۱ و ۲ و ۳ (در یک مجلد)، تهران: جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبایی، چ ۱۰.
۸. قهرمانی، نصرالله (۱۳۹۳). *مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی*. ج ۲، تهران: خرسندی، چ ۲.
۹. کریمی، عباس و حمید رضا پرتو (پاییز ۱۳۹۵). *آیین دادرسی مدنی*. ج ۳، تهران: دادگستر و انتشارات دکتر عباس کریمی، چ ۱.
۱۰. متین دفتری، احمد (۱۳۸۱). *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*. ج ۱ و ۲ (در یک مجلد)، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، چ ۲.
۱۱. مدنی، سید جلال الدین (۱۳۷۵). *آیین دادرسی مدنی*. ج ۲، تهران: گنج دانش، چ ۴.
۱۲. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه (۱۳۹۶). *پیشینه رویه قضایی ایران در ارتباط با آیین دادرسی مدنی*. ج ۱، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، چ ۱.
۱۳. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه (۱۳۹۶). *پیشینه رویه قضایی ایران در ارتباط با آیین دادرسی مدنی*. ج ۲، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، چ ۱.
۱۴. مومنی، سید مصطفی (۱۳۹۶). *محشای قانون آیین دادرسی مدنی*. تهران: کتاب آوا، چ ۱.

۱۵. مهاجری، علی (۱۳۹۰). *قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی*. تهران: فکرسازان، چ ۱.
۱۶. مهاجری، علی (۱۳۸۹). *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*. ج ۲، تهران: انتشارات فکرسازان، چ ۲.
۱۷. مهاجری، علی (۱۳۸۹). *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*. ج ۳، تهران: انتشارات فکرسازان، چ ۲.
۱۸. واحدی، قدرت‌الله (پاییز ۱۳۷۸). *آیین دادرسی مدنی*. ج ۲، تهران: نشر میزان، چ ۲.
۱۹. یوسف‌زاده، مرتضی (۱۳۹۴). *آیین دادرسی مدنی*. تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی